



## بیانات در جمع روحانیون استان سمنان - 17 / آبان / 1385

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الأطيبين الأطهرين المنتجبين سيما بقية الله فى الأرضين.

برای من بسیار مایه‌ی خوشبختی است که در جمع عزیز و مکرم روحانیت محترم استان سمنان امشب حضور پیدا کردم؛ هم شما طلاب جوان، هم اساتید محترم و علمای محترم؛ چه در سمنان و چه آقایانی که از شاهرود و مراکز دیگر تشریف آوردند؛ که با بعضی از این عزیزان و بزرگواران از سالهای خیلی دور آشنایی داریم و به آنان ارادت داریم.

محامد مجموعه‌ی روحانیت استان سمنان، شامل سمنان و شاهرود و دامغان و بقیه‌ی بخشها و شهرستانها، برای من روشن است و بخصوص امشب که نشاط جوانانهای شما برادران و خواهران طلبه را مشاهده می‌کنم، حقیقتاً و عمیقاً خرسند می‌شوم. نشاط شماها، آماده به کارى شماها، روحیه‌ی جوان و میل مایل به فعالیت در شما طلاب و فضلا، برای آینده خیلی مایه‌ی امید است و خوشحالم از اینکه بحمدالله این جمع قابل توجه روحانیون این منطقه را در اینجا مشاهده می‌کنم. البته روحانیت و علم در این استان، سوابق زیادی دارد و مفاخر سمنان و شاهرود و دامغان و بسطام و بقیه‌ی این مناطق عالم خیز برای شماها روشن است. در زمان خود ما بزرگانی مثل مرحوم علامه‌ی سمنانی از این منطقه بودند، که با اینکه ایشان در سمنان تبعید شده بود، اما در سمنان ماند و اصرار هم داشت که نام «سمنانی» را پشت سر اسم خودش بیاورد: «حائری سمنانی»؛ این اصرار معنادار است. یا از علمای شاهرود، مرحوم آیه‌الله شاهرودی، مرجع تقلید، ملای محقق؛ یا مرحوم آقای آقا شیخ آقا بزرگ شاهرودی اشرفی، مرد ملای درجه‌ی یک است که اگر در نجف می‌ماند، حتماً جزو مراجع بود؛ اینها پایه‌های علمی و دینی را در این منطقه محکم کردند. این سابقه و شناسنامه‌ی روحانی و علمی این استان است. نمی‌خواهیم با یاد گذشتگان، به فضل پدران افتخار بکنیم، که بگویند: «گیرم پدر تو بود فاضل»؛ نه، بحث سر این نیست، بحث سر این است که این خاک و این منطقه، عالم خیز، عالم پرور و مستعد تربیت برجستگان علمی و روحانی است. وقتی انسان در چنین فضایی واقع می‌شود، حقیقتاً خستگیهای روحی از او گرفته می‌شود؛ یعنی احساس می‌کند که چشمه‌های فراوان سرریز امید در اینجا هم یک شعبه و نمونه‌ای دارد و این خیلی مهم است.

آنچه ما طلبه‌ها در هر جا که هستیم - چه در قم، چه در مشهد، چه در حوزه‌های شهرستانها و چه شاغل به تحصیل، چه شاغل به شغل ملایی و طلبگی و روحانی، چه شاغل در دستگاههای دولتی و اجرایی - باید بدانیم، این است که امروز روحانیت در کشور ما یک نقش ممتاز و بی‌نظیری دارد.

این که می‌گوییم «امروز»، این نه به خاطر فقط شرایط خاص جمهوری اسلامی است؛ بلکه اساساً روحانیت شیعه همواره خصوصیتی منحصر بفرد داشته است و امروز هم که نظام جمهوری اسلامی برپاست و مسئولان آن بعضاً از خود این حوزه‌ها برخاسته‌اند و صبغه‌ی روحانیت و دینی در این حکومت مشهود است، باز حوزه‌های علمیه‌ی شیعه همان خصوصیت را حفظ کرده‌اند. آن خصوصیت چیست؟ آن عبارت است از «استقلال و مردمی بودن».

این، در هیچ جای دنیا وجود ندارد. مجامع روحانی، چه مسلمان، چه مسیحی، چه یهودی در غیر شیعه، مجامعی هستند که با مردم سر و کار دارند - یعنی مردم به کلیساها هم می‌روند - اما روحانی در آنجا، با پیشنماز مسجد ما در اینجا، از زمین تا آسمان تفاوت دارد. او یک فردی است وابسته به یک تشکیلاتی که از ملحقات دولت و سلطه‌ی حاکم بر آن کشور است یا سلطه‌ای شبیه سلطه‌ی روحانیت مثل مسیحیها، که مثلاً کاتولیکهایشان به یک جای دیگر وابسته‌اند، پروتستانها به یک جای دیگر وابسته‌اند و فرقه‌های مختلفشان هرکدام به مراکز قدرت وابسته‌اند و نصب و



عزل می‌شوند؛ اما روحانیت شیعه این‌طور نیست؛

روحانی شیعه فقط متصل به مردم و برای مردم و در شئون روحانی، در خدمت مردم است؛ لذا تغذیه‌ی مالی روحانیون هم از مردم است. بارها بعضی از آقایان معتبر و معروف قم به بنده گفته‌اند که شما بیاوید از منابع دولتی برای حوزه‌ها یک بخشی را به عنوان شهریه جدا کنید؛ بنده سالهاست با این قضیه مخالفت کرده‌ام و گفته‌ام نمی‌کنم. خود من هم که شهریه می‌دهم، از وجوهات می‌دهم. این خیلی مهم است: پشتیبان ما مردمند. هر کدام از مسئولان روحانی هم که در کشور مشغول کارهای اجرایی هستند، در درجه‌ی اول، روحانی هستند و در درجه‌ی دوم، مسئول. یعنی اگر این مسئولیت را کنار بگذارند، یا از آنها بگیرند، یک روحانی اند و مشغول کار روحانی‌شان هستند. این، پدیده‌ی خیلی بزرگ و مهمی است و باید مهم شمرد.

ارتباط با مردم هم یک ارتباط دو جانبه و تنگاتنگ است. مردم به روحانی می‌رسند، روحانی به مردم می‌رسد. رسیدگی روحانی به مردم هم فقط مسئله‌گویی نیست؛ در حالی که در بین ما این‌طوری جا افتاده است. روحانی گره‌گشایی می‌کند، مشورت فکری می‌دهد و حل و فصل خصومتها و اختلافات را می‌کند؛ الان هم همین‌طور است. می‌نشیند، حرف می‌زند، نصیحت می‌کند و دل به دل مردم می‌دهد. لذا هر جایی هم که منصوبان ما در مشاغل گوناگون هستند و رفقا و طلبه‌ها و فضایی را می‌فرستیم، سفارش من به آنها این است؛ مثلاً در مورد دانشگاه می‌گویم در دانشگاه آن‌طور رفتار کنید که گویا در مسجد پیشنهاد می‌دهم، با مردم می‌نشینید حرف می‌زنید، سؤال می‌کنند، جواب می‌دهید، گله‌گزاری دارند، مشکل دارند، مشکل روحی دارند، مشکل فکری دارند؛ یعنی همدلی با مردم. همین خصوصیت - با مردم بودن - باعث شده است که در تحولات عظیم اجتماعی کشور ما - که مهمترین کشور شیعه‌ی دنیاست - روحانیت پیشقدم باشد. شما ببینید کدام تحول بزرگ و اساسی - سیاسی محض - در کشور انجام گرفته است که در آن روحانیت در صف مقدم نباشد؛

از ایستادگی در مقابل دست‌اندازی اقتصادی خارجیها - مظهرش ماجرای تنباکو و «قرارداد رژی» در زمان میرزای شیرازی بود؛ نمونه‌ی دیگرش در قرارداد «رویترا» بود که باز آنجا روحانیون مخالفت کردند؛ نمونه‌ی دیگرش در شروع مشروطیت بود که روحانیون پیشقدم بودند، از نجف تا ادامه‌ی روحانیت در همه‌ی بلاد، و اگر روحانیون نبودند، امکان نداشت استبداد سلطنتی قاجاری از بین برود - تا قضایای بعد از مشروطیت که مخالفت‌های گوناگونی می‌شد. وقتی هم که عوامل روسها و بقیه‌ی دست‌اندا‌زهای سیاسی در شهرها اخلاص می‌کردند، باز روحانیون همه جا پیشقدم، حفظ‌کننده و مهارکننده بودند. حتی اگر در یک قضیه‌ی سیاسی مردم هم دو دسته می‌شدند، در رأس این دسته هم روحانی بود و در رأس آن دسته هم روحانی بود؛ یعنی مردم دل به روحانیت می‌دادند. در قضیه‌ی مشروطیت هم آن کسانی که مخالف مشروطه بودند - البته این را بدانید که از روحانیون کسی مخالف مشروطه نبود، بلکه مخالفت از وقتی شروع شد که ظهور و حضور انگلیسها و انگشت پنهانی آنها در مشروطه واضح شد؛ و الا از اول هیچ کس حتی در نجف، که مدارکی وجود دارد، با مشروطه مخالفت نداشت - و در آنجایی که دو دسته شدند، باز مردم به اعتماد روحانی‌ای که در رأس کار بود، سر کار آمدند و دنبال این فکر را گرفتند؛ در مشهد یک جور، در زنجان یک جور، در تهران یک جور، و در مناطق دیگر هم یک جور.

در قضیه‌ی ملی شدن صنعت نفت هم باز روحانیون بودند که جلو افتادند. اگر مرحوم آیه‌الله کاشانی نبود، مطمئن باشید که مسئله‌ی ملی شدن صنعت نفت به هیچ‌وجه در این کشور پا نمی‌گرفت. حالا یک عده به تعبیری که بنده کردم، نمک خوردگان نمکدان شکن هستند؛ نان نهضت ملی را می‌خوردند، بعد به مرحوم آیه‌الله کاشانی بدگویی می‌کنند! در حالی که او جلودار این قضیه بود. و اگر او نبود، قطعاً مسئله‌ی ملی شدن صنعت نفت در این کشور، به جایی نمی‌رسید.

بعد هم در انقلاب اسلامی که دیگر واضح است. ببینید، با مردم بودن این است. روحانی که راه افتاد، دنبالش مردم



راه می‌افتند. فإذا ولیّ أبودلف ولّت الدّینا علی أثره این خاصیت روحانی شیعه است. حالا انقلاب اسلامی پیروز شده است، گفتمان روحانی شیعی، یعنی اعتقاد به حاکمیت الهی و حاکمیت شریعت الهی، پیروز شده و در جامعه تطبیق پیدا کرده است و روحانیت هم با همان نقش مستقل خودش در صحنه است؛ اما نه هیچ مرجعی را دستگاه سیاسی تعیین می‌کند، نه هیچ روحانی‌ای را، ولی امام جمعه مستثناست؛ چون امامت جمعه از شئون حکومت است و حاکم وقت باید امام جمعه را معین کند. در عین حال، امام جمعه یک روحانی است؛ یک غیرروحانی و کسی که صلاحیت روحانی بودن را ندارد، نمی‌توان به امامت جمعه منصوب کرد. باز شأن روحانی در درجه‌ی اول است و شأن جنبه‌ی سیاسی امامت جمعه در درجه‌ی بعد. این، خصوصیت ماست. حالا ما در دوران انقلاب اسلامی قرار گرفته‌ایم؛ شما جوانهایش هستید و ما پیرمردهایش؛ کسانی هم بعد از شما خواهند آمد و این سلسله ادامه پیدا خواهد کرد.

وظیفه‌ی ما چیست؟ اولین وظیفه‌ی ما این است که این نقش روحانیت اصیل را جدی بگیریم. من بارها گفته‌ام که با همه‌ی این وسایل ارتباط جمعی‌ای که وجود دارد - البته روحانیت باید از همه‌ی این وسایل ارتباط جمعی استفاده کند؛ از اینترنت و تکنولوژیهای جدید ارتباطاتی باید همه‌ی روحانیت برای دین استفاده کند؛ همچنانی که از رادیو و تلویزیون و بقیه‌ی چیزها استفاده می‌کند - در عین حال، مسجد، جلسه‌ی مذهبی، نشستن روبه‌روی مردم، دهان به دهان و نفس به نفس با مردم حرف زدن، یک نقش بی‌بدیل دارد و هیچ چیزی جای این را نمی‌گیرد و این هم مال شماست. گروههای سیاسی خودشان را می‌کشند که بتوانند یک چنین نقشی را به دست آورند؛ اما نمی‌شود. شما که معمم و روحانی هستید، یا آن خانم طلبه یا مبلغ، وقتی در مقابل مخاطبان خودش قرار می‌گیرد و می‌داند روحانی است، دلبستگی و دلدادگی و اعتماد به او، از نوع دیگری است و ربطی به اعتماد به بقیه‌ی گویندگان و سخنوران ندارد. ما باید این نقش را قدر بدانیم؛

قدر مساجد را بدانیم؛ قدر جلسات مذهبی را بدانیم. و مسجد مورد بی‌اعتنایی قرار نگیرد. من با روحانیونی که در یک اداره‌ای مشغول کار می‌شوند، در حالی که پیش‌نماز فلان مسجد هم هستند، مخالفم؛ چون یک روز در هفته، دو روز در هفته، سه روز در هفته برای اقامه‌ی نماز جماعت به مسجد نمی‌روند. می‌گوییم چرا؟ می‌گوید گرفتار شدم؛ سرم شلوغ بود. یا می‌رود نماز، ولی دیر می‌رود؛ مردم در صف جماعت منتظر نشسته‌اند؛ حالا آقا بعد از مدتی دوان دوان می‌آید؛ گاهی یک کیف سامسونت هم دستش است! من با این روش موافق نیستم. پیش‌نماز مسجد، باید مسجد را خانه‌ی خود، جایگاه خود و اداره‌ی خود بداند؛ وقتی وارد مسجد شد، «کالسمک فی الماء» باید باشد؛ احساس کند که اینجا جای اوست و عجله‌ای برای بیرون رفتن از مسجد نداشته باشد؛ این درست است. جلسات مذهبی هم همین طور است. البته در درجه‌ی اول مسجد، بعد هم در درجه‌ی بعد، جلسات مذهبی و عرفیات فراوانی که ما در این زمینه بحمدالله داریم. این اولین وظیفه‌ی ماست و این را باید قدر بدانیم.

همان‌طور که عرض کردیم، این ارتباط با مردم که در مسجد و جلسات مذهبی هست، از آن کارهای اثرگذار است؛ ولی شرایطی دارد. من سالها پیش - شاید چهل، پنجاه سال قبل - یک کتاب از مرحوم شیخ محمد باقر بیرجندی - که از علما و بزرگان خراسان و از شاگردان میرزای شیرازی بوده است؛ پدر مرحوم آیتی بیرجندی که او هم از علمای بزرگ بود. ما مرحوم آیتی را دیده بودیم - به نام «لؤلؤ و مرجان در شرایط پله‌ی اول و دوم منبر روضه‌خوانان» (شاید هم از مرحوم امیرزا حسین نوری است؛ الان شک کردم) دیدم. آن روز، یعنی صد سال قبل، یک عالم حرّ فاضل درس خوانده‌ای برای پله‌ی اول و دوم منبر روضه‌خوانان شرایط قائل می‌شد. من عرض می‌کنم این شرایط، امروز شده هزار برابر. شما با همه‌ی قشرها مواجه می‌شوید و باید خودتان را آماده کنید. جامعه‌ی روحانیت در مجموع با قشر عامی، با قشر تحصیلکرده، با جوانان، با پیر، با زن، با مرد، با فقیر، با غنی، با وابستگان به جناحهای مختلف سیاسی، مواجه می‌شود و باید برای همه‌ی اینها خودش را آماده کند. ببینید، چقدر سخت است.



یکی از چیزهایی که برای ما خیلی مهم است، مسئله‌ی «ارتباط با سیاست» است. اولاً سالهای متمادی سعی کردند که مقوله‌ی دین را از مقوله‌ی سیاست جدا کنند. با اینکه انقلاب اسلامی پیروز شده و سیاست دینی در کشور، محور همه‌ی فعالیتهاست و مسئله‌ی الهام‌گیری و سرچشمه پیدا کردن سیاست از دین - نه دین از سیاست، بلکه سیاست از دین - جزو عرفهای رایج ملت‌های مسلمان شده، هنوز دارند تلاش می‌کنند، بلکه بتوانند این عُرف را بشکنند. اگر با لایه‌های عمیق‌تر تبلیغات سیاسی جهانی - غیر از این لفاظیهای سیاسی که رادیوهای بیگانه می‌کنند - آشنا باشید، می‌بینید همین حالا دارند تلاش می‌کنند که دین را از سیاست جدا کنند. آنها دنبال این هستند که سیاستمدارها بدون ارتباط با دین و بدون اعتنای به دین، کار خودشان را بکنند و آخوند و مبلغ دین هم فقط احکام فردی و شخصی و طهارت، نجاست و دماء ثلاثه و حداکثر مسئله‌ی ازدواج و طلاق را برای مردم بیان کند. اولین حادثه‌ای که در اسلام، در دورانی که پیغمبر از فشار مخالفان در مکه خلاص شد، اتفاق افتاد، چه بود؟ تشکیل حکومت. پیغمبر به مدینه آمد و حکومت تشکیل داد. پیغمبر نیامد مدینه که بگوید من عقاید شما را اصلاح می‌کنم، احکام دینی را برایتان بیان می‌کنم، شما هم یک نفر را به عنوان حاکم برای خودتان انتخاب کنید؛ چنین چیزی نبود، بلکه پیغمبر آمد و از مده‌ی سیاست را به دست گرفت. ایشان از اول که وارد شد، خط مشی نظامی، سیاسی، اقتصادی و تعامل اجتماعی را طراحی کرد. چطور این دین به خط مشی‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی و اجتماعی کاری نداشته باشد و در عین حال، دین همان پیغمبر هم باشد؟! در مطلب به این روشنی، خدشه می‌کنند! این در باب ارتباط با سیاست، که پایه‌ای‌ترین مسئله است.

اینکه ما می‌گوییم روحانیون - حالا روحانیونی که درگیر کار سیاسی هم نیستند؛ روحانی است، مدرّس است، پیشنهاد است، مشغول یک شأنی از شئون روحانی است - سیاسی باشند، یعنی چه؟ این، آن نکته‌ی اساسی است؛ یعنی قدرت تحلیل سیاسی داشته باشد. من همیشه به دانشجویها و طلبه‌ها می‌گویم، به شما هم عرض می‌کنم، و این به همه‌ی روحانیت مربوط می‌شود: باید سیاسی باشید؛ منتها نه به معنای ورود در باندها و جناحهای سیاسی؛ نه به معنای ملعبه و آلت شدن این یا آن حزب یا گروه سیاسی، یا سیاست‌بازان حرفه‌ای؛ این مطلقاً مورد نظر نیست؛ بلکه به معنای آگاهی سیاسی، قدرت تحلیل سیاسی، داشتن قطب‌نمای سالم سیاسی که جهت را درست نشان بدهد. گاهی ما طلبه‌ها اشتباه می‌کنیم؛ قطب‌نمای ما درست کار نمی‌کند و جهت‌یابی سیاسی را درست نشان نمی‌دهد. این، چیزی نیست که به خودی خود و یک شبه به وجود بیاید؛ نه، این مژاولت در کار سیاست لازم دارد؛ باید با مسائل سیاسی آشنا شوید، حوادث سیاسی کشور را بدانید و حوادث سیاسی دنیا را بدانید. طلبه‌ها امروز به اینها نیاز دارند. یک گوشه‌ای نشستن، سرخود را پایین انداختن، به هیچ کار کشور و جامعه کاری نداشتن و از هیچ حادثه‌ای، پیش‌آمدی، اتفاق خوب یا بدی خبر نداشتن، انسان را از جریان دور می‌کند. ما مرجع مردم هستیم؛ یعنی مورد مراجعه‌ی مردمیم و اگر خدای نکرده یک علامت غلط نشان بدهیم، یا یک چیزی که مطلوب دشمن است بر زبان ما جاری بشود، ببینید چقدر خسارت وارد می‌کند. بنابراین، یک وظیفه‌ی مهمی که امروز ماها داریم، ارتباط با سیاست است. کناره‌گیری از سیاست درست نیست و کار روحانی شیعه نیست.

یک چیز دیگری که در باب روحانیت شرط و لازم است که ما دقیقاً و جدّاً به آن توجه کنیم، مسئله‌ی حفظ قداست روحانی است. روحانیت دارای قداست است. مردم به من و شما که نگاه می‌کنند، به خاطر لباسمان، شأنمان و شغلمان، حساب خاصی برای ما باز می‌کنند و یک تقدسی قائلند. بعضی از گنا‌هانی که خودشان می‌کنند، خیال می‌کنند ماها نمی‌کنیم؛ بعضی از کارهای خیری که خودشان انجام نمی‌دهند، خیال می‌کنند ما انجام می‌دهیم؛ خیال می‌کنند ماها دائم در حال ذکر الهی و توجه به پروردگار - که غالباً از آن غفلت می‌شود - هستیم؛ یک چنین تصویری درباره‌ی ما دارند. البته این تصورات را نباید تقویت کرد. امام سجاد (سلام‌الله‌علیه) در یکی از ادعیه‌ی صحیفه‌ی ثانیه‌ی سجادیه از خدای متعال شش چیز می‌خواهد، که یکی‌اش این است: «و لبّاً راجحاً»؛ باطنم از



ظاهر بهتر باشد. ماها در این زمینه گرفتاریم. باید باطنمان از ظاهرمان بهتر باشد. این قداست را چگونه حفظ کنیم؟ حفظ قداست با سلامت مالی، سلامت اخلاقی و حفظ زیّ طلبگی است. نمی‌گوییم عباى پاره به دشمنان بیندازیم؛ معناى زیّ طلبگی این نیست. معنایش این است که در دنیا طلبی مثل دنیا طلبان عمل نکنیم؛ هر چه هوس کردیم، بخواهیم. من قبلها روایتی دیدم که هر کس هر چه دلش خواست بپوشد، هر چه دلش خواست بخورد و هر مرکوبی که دلش خواست سوار شود، این شخص پیش خدای متعال ملعون است. این شأن پولدارها و پول پرستهاست. ما هم فلان چیز را هوس می‌کنیم، اما حالا پول نداریم، به مجردی که پول گیرمان آمد، فوراً می‌رویم آن را تهیه می‌کنیم؛ منتظریم که از این صد جزء اشرافیگری، وقتی این یک جزئش فراهم شد، نود و نه جزء دیگر را هم در فرصتهای دیگر همین‌طور بتدریج فراهم کنیم. این شأن طلبگی نیست. شأن طلبگی این است که انسان یک زیّ متوسطی همراه با قناعت، سلامت مالی و سادگی به طور نسبی برای خودش نگه دارد. سلامت اخلاقی، خیلی مهم است. آن وقت قداست حفظ خواهد شد. یک وقتی به مناسبتی خدمت امام رسیدیم؛ صحبت راجع به یک روحانی بود که یک تخلفی کرده بود و امام با ما مشورت می‌کردند که با او چگونه رفتار شود. من به ایشان مفصل گفتم که این پیروزی شما در انقلاب، محصول هزار سال آبروی روحانیت شیعه است - والا چرا باید وقتی یک مرجع به میدان آمد، مردم این‌طور به دنبالش بیایند و جانشان را فدا کنند، که در نهضت امام بزرگوار ما کردند. هزار سال آبروی شیعه متراکم شد تا به اینجا رسید که یک مرجعی مثل امام بزرگوار ما که جرئت داشت، شجاعت داشت، قابلیت داشت، روح فداکاری و آگاهی به زمان داشت، پا بگذارد وسط میدان، و مردم هم به دنبالش بیایند - حالا بعضی از این هم‌لباسهای ما مثل موربانه‌ای که در یک بنایی بیفتد، دارند این آبروی هزارساله را ذره ذره می‌خورند و از بین می‌برند؛ ایشان هم این معنا را تصدیق کردند. واقع قضیه همین است. باید مراقب باشیم ما جزو آن موربانه‌ها نباشیم. خدای نکرده هر عمل زشت و وقیح و یک کار نامناسبی که از یکی از ماها سربرزند، رخنه‌ای در آن ذخیره‌ی ارزشمند هزار ساله‌ی روحانیت و علمای شیعه است.

یکی از کارهای دیگر ما که مهم است، کسب مهارتهای دینی است. ما باید در رشته و حرفه‌ی خودمان مهارت پیدا کنیم. باید عالم و با سواد بشویم؛ فارسی‌اش این است. در دوران مبارزات و بحبوحه‌ی مبارزات - که دائم ما را می‌گرفتند و آزاد می‌کردند - یک مشت طلبه‌ی جوان با ما مرتبط بودند و ما با اینها کار سیاسی می‌کردیم. من به اینها می‌گفتم: بی‌مایه فطیر است. باید درس را هم بخوانید. آن رفقای که آن وقت ما در مشهد داشتیم - که از لحاظ سیاسی و انقلابی با ما مرتبط بودند - همه‌شان جزو طلبه‌های درسخوان بودند. باید با سواد شد و درس خواند. البته من اعتقاد بر این است که این درس خواندن، باید یک تحول عمیق و وسیع و همه‌جانبه‌ای در کیفیت تدریس و تدرّس ما در سطح حوزه‌های کشور به وجود آورد، که حالا جای آن حرف اینجا نیست. ما نقصها و کمبودهای زیادی داریم که باید نظام درسی ما، آن کمبودها را جبران کند؛ نباید هم بگذاریم دیر بشود؛ اما به هر حال درس خواندن، با سواد شدن، با کتاب و سنت آشنا شدن، با مبانی معرفت دینی آشنا شدن؛ چه فقه، چه فلسفه، را باید یاد گرفت. باید انسان بتواند در میدان چالشهای فکری امروز دنیا سینه سپر کند. امروز دنیا، دنیای تعارض فلسفه‌ها و فکرهاست. یکی از دلایلی که انقلاب اسلامی توانسته است در مقابل کارشکنیهای غرب ایستادگی کند - که امروز هم پیش از ظهر اشاره‌ی مختصری کردم - همین است؛ ما فکر به میدان آوردیم؛ ما مثل یک کودتا عمل نکردیم. امروز تفکرات اجتماعی و سیاسی جمهوری اسلامی، تفکرات سیاسی و اجتماعی غرب را به طور جد به چالش کشیده است؛ همین مسئله‌ی مردمسالاری دینی و مسئله‌ی پیگیری عدالت. اینها پرچم صلح را بالا می‌برند و می‌گویند: صلح! صلح! خیال می‌کنند که صلح به طور مطلق یک ارزش است؛ نه، صلح به طور مطلق یک ارزش نیست. صلح عادلانه یک ارزش است. والا ظالمی که آمد خانه‌ی یک مظلومی را غصب کرد، با همدیگر اختلاف پیدا می‌کنند؛ آن مظلوم اعتراض می‌کند، دعوا می‌کند؛ یکی بیاید بگوید صلح کنید؛ حالا پهلوی هم زندگی کنید! پس غصب خانه‌ی او چه



می‌شود؟! بنابراین، صلح عادلانه مهم است. این مسئله‌ی عدالت و تعمیم آن به همه‌ی میدانهای قضاوت‌های سیاسی و اجتماعی، جزو افکار و نوآوریهای جمهوری اسلامی در عرصه‌ی سیاسی دنیای امروز است که اینها را به چالش می‌کشد. پس پایه‌ی فکری را باید قوی کرد تا انسان در پیکار اندیشه‌ها و افکار گوناگون در امروز دنیا بتواند بایستد و جبهه‌ی خودش را حفظ کند.

عزیزان من! امروز تهاجم فرهنگی با استفاده از ابزارها و فناوریهای جدید ارتباطی خیلی جدی است؛ صدها وسیله و راهرو اطلاعات به سمت فکر جوان و نوجوان ما وجود دارد؛ از انواع شیوه‌های تلویزیونی و رادیویی و رایانه‌ای و امثال اینها دارند استفاده می‌کنند و همین‌طور به صورت انبوه، افکار و شبهه‌های گوناگون را در آنها می‌ریزند. باید در مقابل اینها ایستاد. امروز نمی‌شود به همان روشهای قدیمی خودمان اکتفا کنیم؛ البته که جوان نمی‌آید. جوان را باید بشناسید؛ فکر او را باید بشناسید؛ آنچه را که به او هجوم آورده، باید بشناسید. تا میکروب و بیماری را نشناسید که علاج نمی‌توان کرد. اینها همه ملایبی می‌خواهد. درس خواندن، مطالعه کردن و کار کردن، که همه‌ی اینها زیر عنوان مهارت‌های دینی خلاصه می‌شود.

مسئله دیگر، مبارزه‌ی با خرافات است. در کنار ترویج و تبلیغ معارف اصیل دینی و اسلام ناب، باید با خرافات مبارزه کرد. کسانی دارند روزبه‌روز خرافات جدیدی را وارد جامعه‌ی ما می‌کنند. مبارزه‌ی با خرافات را باید جدی بگیرید. این روش علمای ما بوده. مرحوم آقا جمال خوانساری، عالم معروف، مُحسِنی شرح لمعه - که حاشیه‌های او را در حواشی شرح لمعه‌های قدیم دیده‌اید. نمی‌دانم حالا هم چاپ می‌شود یا نه. پسر مرحوم آقا حسین خوانساری (که پدر و پسر از علما و برجستگان تاریخ روحانیت شیعه‌اند) - سیصد سال پیش برای اینکه خرافات را برملا کند، کتابی به نام «کلثوم ننه» را نوشت، که الان هست. بنده چاپهای قدیمش را داشتم و اخیراً هم دیدم مجدداً چاپ شده است، که چاپ جدیدش را هم برای من آوردند. ایشان با زبان طنز، معروفترین خرافات زمان خودش را به زبان فتوای فقهای زنان درآورده و می‌گوید زنان پنج فقیه بزرگ دارند! یکی‌اش، کلثوم ننه است! یکی، دده بزم‌آراست! یکی، بی‌بی‌شاه زینب است! یکی، فلان است. آن وقت از قول اینها مثلاً در باب محرم و نامحرم، در باب طهارت و نجاست و در باب انواع و اقسام چیزها، مطالبی را نقل می‌کند. یعنی عالم دینی به این چیزها می‌پردازد. ما خیال می‌کنیم اگر با یک مطلبی که مورد عقیده‌ی مردم است و خرافی و خلاف واقع است، مقاومت کردیم، بر خلاف شئون روحانی عمل کرده‌ایم؛ نه، شأن روحانی این است. همین آیه‌ای که الان این آقای عزیزمان با صدای خوبی خواندند: «الذین یبیلغون رسالات الله و یخشونه ولا یخشون احدا الا الله و کفی بالله حسیباً» در مورد چیست؟ این آیه در مبارزه‌ی با یک خرافه است. «و اذ تقول للذی انعم الله علیه و انعمت علیه امسک علیه زوجک و اتق الله و تخفی فی نفسک ما لله مبدیه و تخشی الناس والله احقّ ان تخشاه فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکن لا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضاوا منهنّ وطرا»؛ این آیه مربوط به قضیه‌ی «زید» است. آیه‌ی بعدی: «سنة الله فی الذین خلوا من قبل و کان امرالله قدراً مقدوراً. الذین یبیلغون رسالات الله و یخشونه ولا یخشون احدا الا الله» راجع به یک خرافه است. پیغمبر اکرم از طریق جبرئیل مطلع شد که زینب (دختر عمه‌اش) که یک روزی برای مبارزه‌ی با اشرافیگری، او را به عقد پسرخوانده‌ی آزاد شده‌ی خودش (یعنی زیدبن حارثه) درآورده بود، همسرش خواهد شد. پیغمبر زیدبن حارثه را که غلامش بود، خرید، آزاد کرد و به عنوان پسرخوانده‌ی خودش انتخاب کرد و بعد هم دختر عمه‌ی خودش زینب را - که جزو اشراف و خانواده‌ی قریش و بنی‌هاشم بود - به تزویج او در آورد. با هم زندگی می‌کردند. جبرئیل خبر داد که این زینب، زن تو خواهد شد. پیغمبر سکوت کرد، «و تخشی الناس والله احبّ ان تخشاه». بعد خود زید آمد و به پیغمبر شکایت کرد که من نمی‌توانم با این خانم زندگی کنم؛ خانم و اشراف زاده و اعیان‌زاده، و من، غلام و سابقه‌ی بردگی؛ اصرار داشت که او را طلاق بدهد. پیغمبر اکرم سفارش کرد که: «امسک علیه زوجک»؛ او را نگهدار. «و تخفی فی نفسک ما الله مبدیه». بعد بالاخره آنچه که تقدیر و امر الهی بود، انجام گرفت. پیغمبر هم که



مطیع امر پروردگار است. زید، زینب را طلاق داد و پیغمبر زن پسر خوانده‌ی خودش را خواستگاری کرد و گرفت؛ و این در حالی بود که زن پسر خوانده را مثل زن فرزند می‌دانستند؛ خرافه یعنی این. بر حسب سنتهای قدیم جاهلی، مسلمانها هم هنوز در همان فکرها بودند که کسی زن پسرخوانده‌ی خودش را نمی‌تواند بگیرد؛ اما پیغمبر زن پسرخوانده‌ی خودش را گرفت. این است که می‌گوید: «الذین یبلغون رسالات الله»؛ یعنی ناظر بر این قضیه است. البته کلی است؛ اما در این قضیه وارد شده؛ مبارزه‌ی با خرافات این قدر مهم است. در مبارزه‌ی با خرافات شجاع باشید. البته خرافه چیست؟ خود این مهم است. بعضیها هستند که حقایق دینی را هم به عنوان خرافه انکار می‌کنند. ما کاری با آنها نداریم. آنچه که با کتاب و سنت متقن و معتبر ثابت شده، از دین است؛ چه حالا عقول بپسندند یا نپسندند. از این حمایت و دفاع کنید. آنچه که با دلیل معتبر ثابت نشده است و با مبانی و اصول دینی معارضه ندارد، درباره‌ی آن ساکت بمانید. آنچه که با یکی از اصول دینی معارضه دارد و مدرک معتبری ندارد، ردش کنید. این می‌شود خرافه، و معیار خرافه این است. امروز شما ببینید مدعیان ارتباط با امام زمان و ارتباط با غیب، با شکلهای مختلف در جامعه دارند کار می‌کنند. البته این همه نشانه‌ی این است که گرایش به دین، یک عنصر اصلی در زندگی مردم است. مردم به مسائل دینی علاقه دارند که آدم خرافه ساز می‌رود خرافه درست می‌کند؛ چون آن کالای اصلی در اختیارش نیست، کالای تقلبی را به میدان می‌آورد تا اینکه مردم را جذب کند. این نشانه‌ی گرایش مردم به دین است. اما خوب، این خطرناک است. در مقابله‌ی با خرافات و آن چیزهایی که از دین نیست، شجاع باشید و بگویید. ملاحظه‌ی اینکه حالا ممکن است کسی بدش بیاید یا ممکن است چه بکند، نکنید؛ که غالباً در مواردی انسان متأسفانه می‌بیند که این مراعاتها هست.

آزاد فکری و عقلانیت شیعه، این دو عنصر در کنار هم، مایه‌ی افتخار ماست. تفکرات شیعه، عقلانی است. ما از اول تشیع در تعالیم ائمه (علیهم‌السلام) به سوی عقل، منطق و استدلال سوق داده شدیم و همین‌طور هم باید عمل بکنیم؛ حتی در فقه. شما ببینید شاگردان برجسته‌ی امام صادق و امام باقر (علیهما‌السلام) در مواردی با حضرت طوری حرف می‌زدند که حضرت با آنها استدلالی حرف می‌زدند. «یعرف هذا و اشباهه من کتاب الله عزوجل: ما جعل علیکم فی الدین من حرج»؛ یعنی به «زراره» یاد می‌داد که این طوری باید از کتاب خدا استفاده کنی؛ یعنی امام روش اجتهاد و استنباط از قرآن را به او یاد می‌دهد. ما از اول این طوری رشد کردیم؛ شیعه عقلانی و با آزادفکری رشد کرده است. این را باید قدر دانست و دنبال کرد.

امیدواریم که ان‌شاءالله خداوند شماها را موفق و مؤید بدارد. البته یک روزی بود که اگر کسی می‌خواست از ری یا خراسان به این نواحی بیاید، خیلی زحمت زیادی داشت. حالا آقای معصومی از مشهد، آقای اشرفی از شاهرود، آقایان دیگر از جاهای مختلف، از اطراف شاهرود و دامغان به اینجا تشریف آورده‌اند و بنده هم که از تهران آمده‌ام. اما خیلی مثل آن زمان نیست که ابوتمام در یکی از شعرهای مطولش می‌گوید:

فقال فی قومس قومی و قد اخذت

منالسرا و خط المهریة القودی

أطلع الشمس تبقی ان تعم بنا

فقال کلا و لکن مطلع الجودی

به قومس که رسیدیم، طول راه و شب روی - شبها هم راه می‌رفتند - با شترهای مهریه (مهریه، شترهای تندرو و تیزرو است) ما را خسته کرده بود و مردم من به راهنمای کاروان گفتند: می‌خواهی ما را به مشرق ببری؛ محل برآمدن آفتاب و او جواب داد:

کلا و لکن مطلع الجودی. مثلاً حالا به طرف مشهد یا طوس می‌رفتند؛ مرادش از «مطلع الجود» ان‌شاءالله که امام رضاست.



پروردگارا! همه‌ی ما را از خادمان حقیقی دین قرار بده. ما را از روحانیون واقعی قرار بده. پروردگارا! ما را مایه‌ی بی‌آبرویی اسلام و احکام اسلام قرار مده. به ما توفیق بده که بتوانیم این بنای مشید را به نوبه‌ی خودمان بیشتر تشییع کنیم. گذشتگان و بزرگان ما را مشمول رحمت و مغفرت خودت قرار بده. والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته